گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید ایوب اسلامی‌نیا، اولین شهید ناجا در سال ۹۷

خادم امام حسین(ع) در راه خدمت به مردم شهید شد

■ صغری خیل فرهنگ

نیروی انتظامی در طول سال‌ها خدمت و مجاهدت خود شهدای زیادی را تقدیم کرده است. شهدایی که باصلابت پای تعهدشان که حفظ امنیت کشور و حفاظت از جان و مال و ناموس مردم است ایستادند و با اهدای جانشان این هدف متعالی را تضمین کردند. شهید ایوب اسلامی‌نیا یکی از اولین شهدای ناجا در سال ۹۷ بود. شهیدی که در پاسخ نگرانی‌های مادر و پدرش در خطرات احتمالی رویارویی با قاچاقچیان گفته بود: «من روزی که نظام را برای خدمت انتخاب کردم، به خود گفتم که یک روز شهید می‌شوم.» شهید ایوب اسلامی‌نیا خادم‌الحسین(ع) بود و در ایام عزاداری ابا عبدالله‌الحسین(ع) برای آنکه مراسم عزاداری محرم با شکوه هرچه تمام‌تر برگزار شود، خودش همیشه پیشقدم می‌شد و کارهای هیئت را به دوش می‌گرفت. ستوان یکم شهید ایوب اسلامی‌نیا، مسئول دایره مبارزه با قاچاق کالای پلیس آگاهی شهرستان قصرشیرین بود که عصر روز پنج‌شنبه ۱۶ فروردین ۹۷ در درگیری با قاچاقچیان سوخت به شهادت رسید. متن زیر ماحصل همکلامی ما با مادر این شهید است.

■ **خادم امام حسین(ع)**

پسرم ایوب متولد اول مهرماه سال ۶۷ روستای باسکله گیلانغرب بود که ۱۶ فروردین‌ماه ۱۳۹۷ به آرزوی همیشگی‌اش رسید و شهادت نصیبش شد. ایوب برای کار خیر همیشه پیشقدم بود. مخصوصاً اگر پای امام حسین(ع) وسط می‌آمد. عاشق هیئت و شرکت در مراسم‌های عزاداری بود. هر سال دو، سه روز قبل از شروع محرم دیگر خانه پیدایش نمی‌شد. برای آنکه مراسم عزاداری محرم باشکوه برگزار شود، خودش پیشقدم بود و قبل از اینکه مردم به مسجد و حسینیه‌ها بروند، او آنجا بود و کارهای مراسم را انجام می‌داد. خادم امام حسین(ع) راه خدمت به مردم را در پیش گرفته بود.

■ **افسر ۳۰ ساله**

عادت نداشت موفقیت‌هایش را به رخ دیگران بکشد. درسش خیلی خوب بود. کارشناسی ریاضی فیزیکش را در دانشگاه سرپل ذهاب گرفته بود. در همان زمان یکی از استادانش به او گفته بود: «تو با این فکر و ذهن قوی که داری برای استاد دانشگاه شدن اقدام کن!» اینها را همان استاد بعد از شهادتش برایمان تعریف کرد. می‌گفت ایوب متواضعانه لبخند زد و گفت: «من به خدمت کردن برای نظام بیشتر علاقه دارم!» همان هم شد. هنوز ۳۰ سالش تمام نشده بود که به درجه افسری رسید.

■ **رضایت والدین**

هروقت از سر کار به خانه می‌آمد اولین کاری که می‌کرد این بود که بیاید پیش من و پدرش. خم می‌شد و اول پای من را می‌بوسید و بعد دست پدرش را. قبل از آنکه لباس‌هایش را عوض کند، می‌نشست کنار من و می‌گفت: «اول کنار شما خستگی‌ام در برود بعد لباس‌هایم را عوض کنم.» این کار همیشگی‌اش بود. حتی وقت‌هایی که سر کار بود، اگر به او تلفن می‌کردم و می‌گفتم حالم خوب نیست، سریع مرخصی می‌گرفت و می‌آمد خانه. من را به درمانگاه می‌برد و بعد از اینکه خیالش راحت می‌شد، دوباره سر کار برمی‌گشت. به رضایت والدین خیلی حساس بود.

■ **قسم شهادت**

یک روز نشسته بودیم دور هم و تلویزیون نگاه می‌کردیم. برنامه مستندی با موضوع شهادت بود. ناگهان در دلم شور افتاد. رو کردم و به ایوب گفتم: «ایوب، مادر، من همیشه ترس در دلم دارم. تو را به خدا مواظب خودت باش. اگر با قاچاقچی‌ها درگیر شدید مراقب باش، خطرناک است.» پدرش که کنارمان نشسته بود پی حرف من را گرفت و گفت: «باید خیلی احتیاط کنی!» ایوب به حرف‌هایمان گوش داد، بعد لبخند زد و انگار مدت‌ها به جواب این حرف‌ها فکر کرده باشد، گفت: «مامان، بابا! من آن زمانی که قسم خوردم یک نظامی باشم و استخدام شدم، به خودم گفتم که من یک روز شهید می‌شوم و با خودم عهد کردم جانم را برای این وطن و خاک و مردمش فدا کنم و اگر این فداکاری نباشد، شما و مردم هیچ وقت آسایش و راحتی ندارید. من هیچ‌وقت هم زیر قسم خود نمی‌زنم. من وقتی از وطنم دفاع می‌کنم، گویی از خانواده خودم دفاع می‌کنم!» یک ماه بعد قسم ایوب محقق شد و ایشان در یکی از درگیری‌های مرزی به شهادت رسید.

> کارشناسی ریاضی فیزیکش را در دانشگاه سرپل ذهاب گرفته بود. در همان زمان یکی از استادانش به او گفته بود: «تو با این فکر و ذهن قوی که داری برای استاد دانشگاه شدن اقدام کن!» اینها را همان استاد بعد از شهادتش برایمان تعریف کرد. می‌گفت ایوب متواضعانه لبخند زد و گفت: «من به خدمت کردن برای نظام بیشتر علاقه دارم!»

ستوان یکم شهید ایوب اسلامی‌نیا مسئول دایره مبارزه با قاچاق کالای پلیس آگاهی شهرستان قصرشیرین بود که درنهایت ۱۶ فروردین‌ماه ۱۳۹۷ حین توقیف خودروهای قاچاق سوخت و در درگیری با قاچاقچیان از طرف راننده یکی از خودروها مورد اصابت گلوله قرار گرفت و در قصرشیرین کرمانشاه شهید شد. پیکر مطهر پسرم با حضور مردم و مسئولان در شهر سرمست از توابع شهرستان گیلانغرب تشییع و در زادگاهش روستای باسکله به خاک سپرده شد.

مروری بر مجاهدت‌های شهید ستوان سوم مهدی جودی‌ثانی بانگاهی به کتاب «سفیر ثامن»

عاشق فداکردن جانش در راه اهل بیت(ع) بود

■ احمد محمدتبریزی

شهید ستوان سوم سیدمهدی جودی‌ثانی از رزمندگان نیروی زمینی ارتش بود که روز سه‌شنبه ۲۰ تیرماه ۱۳۹۶ در سن ۳۴ سالگی در دفاع از حرم حضرت زینب(س) به شهادت رسید. شهید جودی‌ثانی در تیپ ۳۷۷ نیروی زمینی ارتش در قوچان و در رسته توپخانه خدمت می‌کرد که در نبرد با تروریست‌های تکفیری در استان حلب سوریه به فیض عظیم شهادت نائل آمد. سیدمهدی ۱۲ تیر ۱۳۶۲ متولد شد و به عنوان هشتمین شهید مدافع حرم ارتش شناخته می‌شود. کتاب «سفیر ثامن» به قلم سمانه خاکبازان به زندگی شهید جودی‌ثانی نگاهی دارد. کتابی که مخاطب را به شناخت بهتری از شهید می‌رساند.

روزی که وارد ارتش شد، می‌دانست چه روزهای سختی دارد. کار کردن در محیط نظامی سختی‌های خاص خودش را داشت و سیدمهدی واقف به شرایط کارش بود. باید مأموریت‌های زیادی می‌رفت و خطرات زیادی تهدیدش می‌کرد. سیدمهدی برای تمام این سختی‌ها جواب داشت و می‌گفت: «مرد تا سختی نکشه که مرد نمی‌شه.» حالا آمده بود تا مردانگی را معنای دیگری کند.

اما روزهای سخت‌تری در انتظار سیدمهدی بودند. او که خودش را برای دفاع از تمامیت ارضی و نوامیس کشورش آماده کرده بود، فهمید دشمن چندین کیلومتر دورتر از مرزهای ایران به فکر تهاجم و تجاوز است. وقتی با دوستانش درباره اعزام داوطلبانه به سوریه صحبت می‌کرد می‌گفت: «قبل از اینکه به خاک فکر کنم، به دینم فکر می‌کنم. دلم راضی نمی‌شه دست روی دست بگذارم و ببینم بی‌خبرها به حرم بی‌بی‌زینب به چشم بد نگاه کنند. الان اسلام در خطر است و خاکریز ایران در سوریه قرار دارد. پس خودم را به هر دری می‌زنم تا اعزام شوم و از دین و مظلوم دفاع کنم.»

پس از موافقت با درخواست اعزام سیدمهدی، به‌سختی مادرش را راضی کرد. مادر است و نگران. وقتی پسرش خبر را به او داد هزار فکر مختلف در سر مادر چرخید. هرچند مادر هنگام بدرقه فرزند رشیدش به او گفت که از ته دل به رفتنش رضایت دارد و او با خیال راحت و قوت قلب راهی شود.

> تروریست‌ها پشت سر هم کاتیوشا می‌ریختند و شرایط سختی را برای رزمندگان به وجود آورده بودند. زمین تکه‌تکه رنگ خون گرفته و گوشه‌به‌گوشه کسی افتاده بود. خبری از سیدمهدی نبود. نیروها به دنبالش می‌گشتند تا اینکه یکی از رزمندگان با بغض گفت که سید پشت توپ بود و خمپاره درست خورد به ماشین تویوتا، ماشین منفجر شد و سید هم رفت

رسته سیدمهدی توپخانه و تخصصش توپ ۱۰۵ بود. درخواست بود در خط مقدم حضور داشته باشد تا مهارتش بیشتر به کار بیاید. درخواستش حضور در مقام خضر در خط مقدم بود. جایی در ۷۰ کیلومتری مرز عراق. جنم داشتن و نترس بودنش بقیه نیروها را به وجد آورده بود. عادت داشت قبل از شلیک روی گلوله‌ها اسم شهیدی را بنویسد. اعتقاد داشت اگر اسم شهید روی توپ‌ها نوشته شود، به خطا نمی‌رود و درست در قلب هدف می‌نشیند. روی اولین توپ ۱۰۵ نام شهید صیادشیرازی را نوشت، توپ را درون گلوله گذاشت و با فریاد الله‌اکبر شلیک کرد. گلوله‌های بعدی را نیز به نام شهدای حرم قطاسلو و مرادی شلیک کرد.

روز آتشین ۲۰ تیرماه ۱۳۹۶ از راه رسیده بود و دشمن با کاتیوشا منطقه را مورد هجوم قرار داده بود. تروریست‌ها پشت سر هم کاتیوشا می‌ریختند و شرایط سختی را برای رزمندگان به وجود آورده بودند. زمین تکه‌تکه رنگ خون گرفته و گوشه‌به‌گوشه کسی افتاده بود. خبری از سیدمهدی نبود. نیروها به دنبالش می‌گشتند تا اینکه یکی از رزمندگان با بغض گفت که سید پشت توپ بود و خمپاره درست خورد به ماشین تویوتا، ماشین منفجر شد و سید هم رفت. نیروها باورشان نمی‌شد. به محل شهادت رفتند و خبری از سیدمهدی ندیدند. تنها دو پا دیدند که بالاتنه‌اش پودر شده بود و زمین که بوی خون و سوختگی می‌داد. آه از نهاد همه بلند شده بود. یکی از دوستان، سربند یاحسین(ع) سیدمهدی که همیشه بر پیشانی می‌بست را از روی زمین برداشت. سربند سالم بود. یاد یکی از شب‌هایی افتاد که صحبتشان با سید گرم گرفته بود. وقتی که سیدمهدی گفته بود «دوست دارم در عملیات سرم بره»، دوستش تعجب کرده بود و شهید جودی‌ثانی در جواب این تعجب گفته بود عاشق اینم که سرم برای امام حسین(ع) برود. حالا همرزمان پیکر بدون سر سید را در تابوت می‌گذاشتند تا به ایران بفرستند. مرد شجاع مناطق عملیاتی با شهادتش دل خیلی‌ها را سوزاند ولی به همه یاد داد، عاشق که باشی، برای معشوق سر و جانت را با هم می‌دهی.

وادی کتاب

معرفی کتاب همسرداری سرداران شهید

فرمانده‌ای که کفش‌های همسرش را جفت می‌کرد

■ غلامحسین بهبودی

سبک زندگی شهدا و رزمندگان دفاع مقدس، همواره الگوی مناسبی برای نسل‌های آتی است. دقت در زندگی انسان‌های جنگ نکات آموزنده‌ای را پیش رویمان قرار می‌دهد. ما که عادت کرده‌ایم یک رزمنده را همیشه در قالب جبهه ببینیم، به حتم وقتی با کتابی تحت عنوان «همسرداری سرداران شهید» روبه‌رو شویم متعجب خواهیم شد. با هم نگاهی به داشته‌های این کتاب ارزشمند می‌اندازیم.

همسرداری سرداران شهید کتابی کم‌حجم (کمتر از ۱۰۰ صفحه) است که توسط انتشارات قدر ولایت منتشر شده است. نویسنده مشخصی ندارد و با تلاش جمعی پدید آمده است.

از آنجایی که نویسندگان اثر رسالت خود را الگوبرداری نسل جوان از سبک زندگی اسلامی ایرانی شهدا می‌دانند، لذا در ابتدای کتاب، نامه حضرت امام به همسرشان که در ایام جوانی نوشته شده است را به عنوان نمونه‌ای از سبک همسرداری پیشوا و مقتدای شهیدان آورده‌اند: «تصدقت شوم، الهی قربانت بروم، در این مدت که مبتلای به جدایی از آن نور چشم عزیزم و قوت قلبم گردیدم، متذکر شما هستم و صورت زیبایت در آینه قلبم منقوش است...»

کتاب پنج فصل کلی دارد که هر فصل شامل چند روایت از سرداران شهیدی چون دکتر چمران، محمد ابراهیم همت، ولی‌الله چراغچی، اسماعیل دقایقی، عباس بابایی و... می‌شود. نام فصول همگی پسوند گل دارند که تشبیهی از همسران شهدا است؛ نوازش گل، دستگیری از گل، دلجویی از گل، هرس گل و وداع با گل. در هر فصل نیز بنا به عنوان آن، روایتی مرتبط آورده می‌شود. به عنوان مثال در فصل دلجویی از گل، با اختلافاتی که در زندگی خانوادگی شهدا مثل تمامی زوج‌ها رخ می‌دهد آشنا می‌شویم؛ اختلافاتی که در آن نیز سرداران شهید بلندنظری خود را نشان می‌دهند.

در همین فصل از قول خانم معصومه همراهی همسر شهید اسماعیل دقایقی می‌خوانیم: یک بار سر یک مسئله‌ای با هم به توافق نرسیدیم. هر کدام روی حرف خودمان ایستاده بودیم که او عصبانی شد. معمولاً صورت بشاشی داشت، ولی اخم توی صورتش افتاد و لحن مختصر تندی به خود گرفت. از خانه بیرون رفت. شب که برگشت، دوباره همانطور با روحیه باز و لبخند آمد. به من گفت: «بابت امروز صبح معذرت می‌خواهم.»

سایر فصول کتاب نیز به فراخور عنوان و موضوع روایت‌های مرتبط آورده می‌شود. در این میان روایت‌های غاده جابر همسر شهید چمران مطالب جالبی در خود دارد. غاده که از یک خانواده مرفه بود در ازدواج با چمران دیگر آن امکانات سابق را نداشت ولی روح بلند دکتر و قولی که به مادر غاده داده بود، باعث شد تا وی در زندگی با چمران هیچ کمبودی احساس نکند و نهایتاً شهید چمران را با چنین جملاتی به تصویر بکشد: «مصطفی سعه‌ای دارد که می‌تواند همه عالم را در وجود خودش جا بدهد و همه سختی‌های زندگی مشترکمان در مدرسه جبل عامل را.»

> می‌گفت: «حالا شما امر کن، ما انجام می‌دیم.» من خجالت می‌کشیدم. خجالت می‌کشیدم که موقع راه رفتن پشت سرم بیاید تا کفش‌هایم را جفت کند. طعنه‌های دیگران را شنیده بودم که می‌گفتند آقا ولی‌الله کفش‌های این جوجه را برایش جفت می‌کند

در پایان با هم بخشی از کتاب را که روایتی از همسر شهید چراغچی است، می‌خوانیم: «خانه که می‌آمد به من مهلت تکان خوردن نمی‌داد. همه کارها را خودش انجام می‌داد. اما نگاهش که می‌کردم، می‌دیدم خسته است. می‌گفتم: «تازه اومدی استراحت کن.»

قبول نمی‌کرد، می‌خندید و می‌گفت: «وقتی من نیستم تو خیلی سختی می‌کشی. اما حالا که اومدم دیگه سختی‌ها تموم شد.» بعد بادی به غبغب می‌انداخت و می‌گفت: «حالا شما امر کن، ما انجام می‌دیم.» من خجالت می‌کشیدم. خجالت می‌کشیدم که موقع راه رفتن پشت سرم بیاید تا کفش‌هایم را جفت کند. طعنه‌های دیگران را شنیده بودم که می‌گفتند آقا ولی‌الله کفش‌های این جوجه را برایش جفت می‌کند.

آخر ظاهرش خیلی خشن به نظر می‌آمد. باورشان نمی‌شد. باور نمی‌کردند که خودش اصرار دارد کارهای من را انجام بدهد. آشپزخانه ما خیلی کوچک بود و آقا ولی خیلی درشت... تقریباً هر بار که به آشپزخانه می‌رفت تا کمک کند، صدای شکستن ظرف از آشپزخانه می‌آمد!»

خواندن کتاب همسرداری سرداران شهید که تا کنون چندین بار تجدید چاپ شده است را خصوصاً به زوج‌های جوان توصیه می‌کنیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۷۷۸

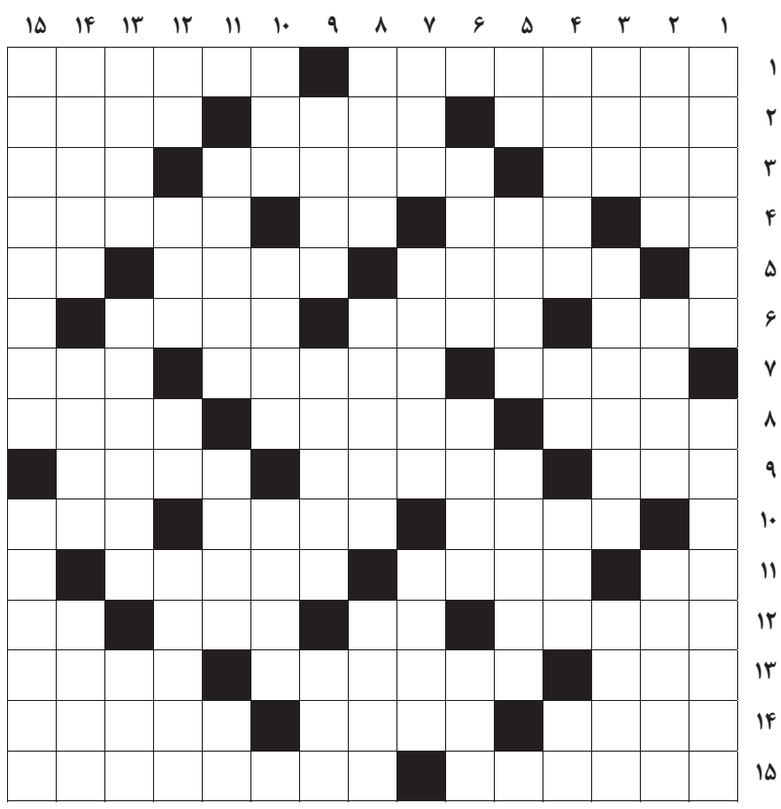

از راست به چپ

■ ۱- مثل گریه دروغین- شرکت نفت عربستان ■ ۲- ششلول- سرکش- مضمون؛ مفهوم ■ ۳- خوبرو- نجیب‌زاده - وسیله سر خوردن روی یخ ■ ۴- همراه ناله- ایمن- شیره انگور- شهری در آذربایجان شرقی ■ ۵- پندار و خیال- آراستگی صفات- پول ژاپن ■ ۶- هرز دادن- گیاه- اولین حرف الفبای یونانی ■ ۷- نوعی شیرینی- مهره‌ای در شطرنج- نفت تصفیه نشده ■ ۸- چاق- برادر سپاهی- درجه و مقام ■ ۹- رهبر کره شمالی- از آلات موسیقی زهی- گرداگرد ماه ■ ۱۰- ستون دروازه- سخن‌چین- بهشت شداد ■ ۱۱- مغرور- دیهیم- کنایه از حقه‌باز ■ ۱۲- از فرشتگان مغضوب- پرحرفی- خیابان وسیع- ریشه ■ ۱۳- بندگاه ساعد و بازو- ماده مغذی موجود در سیب‌زمینی- استاندار ■ ۱۴- قوه حافظه- ورع- اقتداکننده به امام جماعت ■ ۱۵- دلا خو کن به ... که از تنها بلا خیزد- پایتخت هلند

از بالا به پایین

■ ۱- فک- از واحدهای درجه حرارت ■ ۲- جاده شن‌ریزی شده- راه فرار- در لطافت طبعش شکی نیست ■ ۳- متضاد جزئی- ارتوپد سنتی- وسیله‌ای در درودگری ■ ۴- ده ریال- مقابل علیه- سخن بیهوده- بخار دهان ■ ۵- تلخ- آهن‌ربا- اخذ کردن ■ ۶- سرکار- اشعه مجهول- باران زمستانی ■ ۷- ضمیر اشاره نزدیک- گزارش- آستانه در ■ ۸- بخشنده معروف- قمر سیاره زحل- بدنام ■ ۹- وسیله‌ای برای تسطیح جاده- زین و برگ اسب- اختیار کامل ■ ۱۰- مرد بی زن- پول پرست- بلغور ■ ۱۱- ضایعات مصالح ساختمانی- فقط خدا ندارد- یار کارتونی پت ■ ۱۲- از حروف انگلیسی- هزار عرب- علامت مفعول- سیصد کیلو ■ ۱۳- آموزگار- درهم آمیختگی- روی کردن بخت و اقبال ■ ۱۴- فعلی- ام‌الشرایین- آشوب و فتنه ■ ۱۵- فرهنگ لغت- کمترین مقدار

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۵	۷				۱		
				۹				
		۱				۶	۳	
		۴	۳		۱	۹		
۶	۱							۴
				۴				۵
						۷	۶	
۹	۳				۴			
			۸		۵			

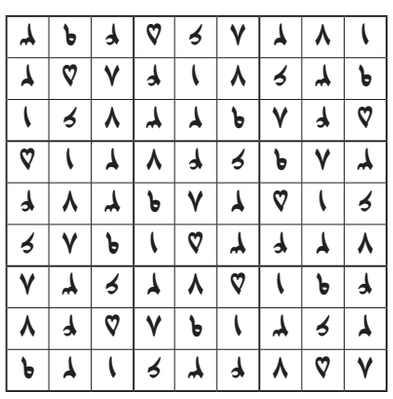

جدول کلمات متقاطع
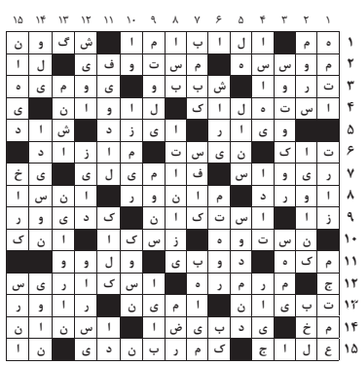
پاسخ جدول شماره ۵۷۷۷